TRANSCRIPT · EPISODE 225

Short Stories with Peter: The Bear and the Two Friends

English learning resource · FA

Line-by-line · English + Persian

68 lines

Study task: Listen again and notice the expressions you studied.

Two friends promised to stay together as they crossed a quiet wood.

دو دوست قول دادند هنگام عبور از جنگلی آرام کنار هم بمانند.

Then a bear stepped onto the path.

سپس خرسی وارد مسیر شد.

Only one friend could reach the lowest branch of a tree.

فقط یکی از آن دو دوست می‌توانست به پایین‌ترین شاخه درخت برسد.

Would they still trust each other when the bear was gone?

آیا پس از رفتن خرس هنوز به یکدیگر اعتماد می‌کردند؟

Welcome to Short Stories with Peter, from Your English Toolbox.

به برنامه Short Stories with Peter از Your English Toolbox خوش آمدید.

Today I am telling a new adaptation of The Travellers and the Bear, a fable traditionally attributed to Aesop.

امروز بازنویسی تازه‌ای از «مسافران و خرس» را روایت می‌کنم، حکایتی که به‌طور سنتی به ازوپ نسبت داده می‌شود.

Listen for what Ben does, and for what Eli says afterwards.

به کاری که بن می‌کند و حرفی که الی بعد از آن می‌زند توجه کنید.

Ben and Eli had walked together since early morning.

بن و الی از صبح زود با هم راه می‌رفتند.

Their path led through a wood towards the next town.

مسیرشان از میان جنگل به سوی شهرک بعدی می‌رفت.

We should reach the town before the light fades.

باید پیش از تاریک شدن هوا به شهرک برسیم.

We will stay together if anything goes wrong, right?

اگر مشکلی پیش بیاید، کنار هم می‌مانیم، درست است؟

Right.

بله.

Ben noticed a tree growing beside the path.

بن درختی را کنار مسیر دید.

Eli was looking ahead when the bushes moved.

الی به جلو نگاه می‌کرد که بوته‌ها تکان خوردند.

A large bear came out and stopped in front of them.

خرس بزرگی بیرون آمد و روبه‌روی آن‌ها ایستاد.

Eli, there is a bear.

الی، یک خرس آنجاست.

For one moment, neither friend moved.

برای لحظه‌ای هیچ‌کدام تکان نخوردند.

Then Ben dropped his bag and ran to the tree.

بعد بن کیفش را رها کرد و به سوی درخت دوید.

Ben, wait for me.

بن، منتظرم بمان.

Ben was taller, and he caught the lowest branch.

بن قدبلندتر بود و پایین‌ترین شاخه را گرفت.

He pulled himself up.

خودش را بالا کشید.

Eli ran to the tree, but the lowest branch was beyond his reach.

الی به سوی درخت دوید، اما به پایین‌ترین شاخه نمی‌رسید.

Behind Eli, the bear was coming closer.

پشت سر الی، خرس نزدیک‌تر می‌شد.

Ben, give me your hand.

بن، دستت را به من بده.

Ben looked down, but he did not reach for Eli.

بن به پایین نگاه کرد، اما دستش را به سوی الی دراز نکرد.

In his panic, Eli lay flat on the ground.

الی از شدت ترس روی زمین دراز کشید.

He held his breath and tried to keep still.

نفسش را حبس کرد و کوشید بی‌حرکت بماند.

The bear sniffed Eli’s coat.

خرس کت الی را بو کشید.

Then it lowered its head beside his ear.

بعد سرش را کنار گوش الی پایین آورد.

Above them, Ben held tightly to the branch.

بالای سرشان، بن شاخه را محکم گرفته بود.

At last the bear turned away.

سرانجام خرس روی برگرداند.

It walked back through the bushes and disappeared.

از میان بوته‌ها برگشت و ناپدید شد.

For several seconds, Eli remained on the ground.

الی چند ثانیه دیگر روی زمین ماند.

Then he sat up and took a long breath.

بعد نشست و نفس عمیقی کشید.

Ben climbed down from the tree and picked up his bag.

بن از درخت پایین آمد و کیفش را برداشت.

His hands were still shaking.

دست‌هایش هنوز می‌لرزید.

Are you all right?

حالت خوب است؟

I am here.

من اینجا هستم.

It looked as if the bear whispered something in your ear.

انگار خرس چیزی در گوش تو زمزمه کرد.

What did it tell you?

به تو چه گفت؟

Eli looked at his friend before answering.

الی پیش از پاسخ دادن به دوستش نگاه کرد.

It told me to be careful about the friends I rely on when danger comes.

به من گفت مراقب باشم هنگام خطر روی کدام دوستان حساب می‌کنم.

Of course, the bear had said nothing.

البته خرس چیزی نگفته بود.

Ben opened his mouth, but Eli had already turned towards the town.

بن دهان باز کرد، اما الی پیش‌تر به سوی شهرک برگشته بود.

Ben followed a few steps behind.

بن چند قدم عقب‌تر دنبالش رفت.

End of the story.

پایان داستان.

Now, let’s dive into the language and break down some of the key vocabulary from the story.

حالا بیایید زبان داستان را بررسی کنیم و چند عبارت مهم آن را توضیح دهیم.

First, to rely on someone means to trust that person to help or support you.

نخست، «rely on someone» یعنی اعتماد داشتن به اینکه آن شخص به تو کمک یا از تو حمایت می‌کند.

Eli had hoped to rely on Ben when the bear appeared.

الی امیدوار بود وقتی خرس ظاهر شد بتواند روی بن حساب کند.

You can also rely on a colleague to finish an important task.

همچنین می‌توانی برای انجام کاری مهم روی یک همکار حساب کنی.

Next, beyond his reach means too far away for him to touch or get to.

بعد، «beyond his reach» یعنی چیزی آن‌قدر دور است که او نمی‌تواند لمسش کند یا به آن برسد.

The lowest branch was beyond Eli’s reach.

پایین‌ترین شاخه دور از دسترس الی بود.

A shelf may be beyond your reach if it is too high.

اگر قفسه‌ای خیلی بلند باشد، ممکن است دور از دسترس تو باشد.

Then, to hold your breath means to stop breathing for a short time.

سپس، «hold your breath» یعنی برای مدت کوتاهی نفس را حبس کردن.

Eli held his breath while the bear was near him.

الی وقتی خرس نزدیکش بود نفسش را حبس کرد.

You might hold your breath when you swim under water.

ممکن است وقتی زیر آب شنا می‌کنی نفست را حبس کنی.

Finally, to face something alone means to deal with it without another person’s help.

در پایان، «face something alone» یعنی بدون کمک کسی با موقعیتی روبه‌رو شدن.

Eli faced the frightening moment alone.

الی آن لحظه ترسناک را به‌تنهایی پشت سر گذاشت.

You might face a hard decision alone.

شاید مجبور شوی به‌تنهایی با تصمیم دشواری روبه‌رو شوی.

Now answer two questions about the story.

حالا به دو پرسش درباره داستان پاسخ بده.

What did Ben do when the bear appeared?

وقتی خرس ظاهر شد، بن چه کرد؟

He climbed a tree and left Eli below.

از درخت بالا رفت و الی را پایین تنها گذاشت.

What did Eli mean by the bear’s advice?

منظور الی از «نصیحت» خرس چه بود؟

Eli meant that he could no longer rely on Ben, because Ben left him alone with the bear.

منظور الی این بود که دیگر نمی‌توانست روی بن حساب کند، چون بن او را با خرس تنها گذاشته بود.

Would you still trust Ben?

آیا تو هنوز به بن اعتماد می‌کردی؟

Read the story and explore more useful expressions on the episode page.

داستان را بخوان و عبارت‌های کاربردی بیشتری را در صفحه این قسمت ببین.

The link is in the description.

پیوند در توضیحات است.

Thank you for listening, and see you next time.

ممنون که گوش دادید، تا دیدار بعد.